

قصه کن

از عاشقان شیفته و دلپاک قصه کن
از گوه‌هران خفته زیر خاک قصه کن
از آن گروه که عشق وطن بود کارشان
از رهروان پُر دل و بیبک قصه کن
از آنهمه عقاب بلند سیر و پُر غرور
از کاج‌های سرخ آتشناک قصه کن
از سیاهی شب و اعدام ستاره‌ها
از آن همه ستاره تابناک قصه کن
« ناتور » هنوز تیرگی بیداد میکند
از روشنی و صبح ترابناک قصه کن

شاید ها ، شیطان ها

روسیاهی بر شما ، شاید ها ، شیطان ها
ای شما زهر کرده به جام دل انسان ها
مال مردم خورده اید دزدان ناموس و شرف
ساخته کاخ‌های ستم بر آن همه ویران ها
پشته‌ها از گشته‌ها ساختید درهر فرصتی
ای شما بنیادگذار بند ها ، زندان ها
گه بنام « انقلاب » آتش زدید بر جان خلق
گه بنام « دین » جنایت ، وای ازین وجدان ها
سرزمینی را شما ویران نمودید ، بهر حرص
ای شما طاعون ها ، سیلاب ها ، توفان ها
باز کاندید ریاست کرده اید خودرا ، چه شرم !!
ای شما وجدان فروخته ، برده ها ، نادان ها
روسیپی‌ها دارند کمی شرم و حیا و غیرتی
ای شما کمتر ز روسپی ، زشت تا دندان ها
شعر (ناتور) قصه از نامردمی ، عیان کند
مرگ بر نامردمان ، نابود باد شیطان ها

